

Evolutionary literary criticism and its use in story analysis (Case study: Bamdad Khomar Novel)

Hasan Akbari Beyraq*

Rostam Shamohammadi**, Amineh Haghighi Poshtiri***

Abstract

The idea of "evolution based on natural selection" was introduced by Charles Darwin in the second half of the nineteenth century, it did not remain only in the field of biology and had a profound effect on the understanding of humanities and social scientists of the subjects they studied. Psychology and literary criticism were among the teachings that were influenced by this theory in terms of insight and method, and founded literary Darwinism. Literary Darwinism claims that literary behaviors are rooted in mankind evolved nature. Of course, sometimes the term "evolutionary critique" has replaced "literary Darwinism" and been used instead. In this article, we have tried to present a report on the influence of literature and literary criticism on the theory and common human needs such as: sexual attractiveness, childbearing, social status of evolution and show that evolutionary literary criticism seeks to identify basic and Like them .Therefore, based on evolutionary psychology and biology, while presenting a new reading of literary texts, to explore the human characters represented in literature. After introducing this approach to the literary text, using a descriptive-analytical method, one of the most popular contemporary Iranian novels (Bamdad Khomar) written by Fataneh Haj Seyed Javadi has been Evolutionary Criticism examined. We have come to the conclusion that literary evolutionary critique, Has the capacity to represent the biological content of fiction texts, it depicts human nature well through the analysis of these types of texts.

Keywords: Literary Darwinism, Evolutionary Criticism, Contemporary Persian Fiction, Bamdad Khomar, Human Nature.

*(Corresponding Author), Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Semnan University, Semnan, Iran. hakbari@semnan.ac.ir

**Assistant Professor, Department of Theology, Semnan University, Semnan, Iran. r.shamohammadi@semnan.ac.ir

***Ph. D. student in Persian language and literature, Semnan University, Semnan, Iran. a_haghighi.p@semnan.ac.ir

Date received: 2021/08/28, Date of acceptance: 2022/07/17



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقد ادبی تکاملی و کاربرد آن در تحلیل داستان مطالعه موردی: رمان بامدادخمار

حسن اکبری بیرق*

امینه حقیقی پیشتری**، رستم شامحمدی***

چکیده

نظریه «فرگشت بر اساس انتخاب طبیعی» که در نیمه دوم قرن نوزدهم توسط چارلز داروین ارائه شد، صرفاً در حیطه زیست‌شناسی باقی نماند و بر درک عالمان علوم انسانی و اجتماعی از موضوعات مورد مطالعه خود، تأثیر ژرفی نهاد. روان‌شناسی و نقد ادبی، از جمله معارفی بودند که به لحاظ بینش و روش، تحت تأثیر این نظریه قرار گرفتند و داروینیسم ادبی را بنیان نهادند. داروینیسم ادبی مدعی است رفتارهای ادبی در طبیعت فرگشت‌یافته بشر ریشه دارد. البته گاه اصطلاح «نقد فرگشتی» جایگزین «داروینیسم ادبی» شده و به جای آن به‌کاررفته است. در این مقاله کوشیده‌ایم گزارشی از سیر تأثیرپذیری ادبیات و نقد ادبی از نظریه فرگشت ارائه نماییم و نشان دهیم که نقد ادبی فرگشتی، با شناسایی نیازهای اساسی و مشترک انسان از قبیل جذابیت جنسی، فرزند آوری، موقعیت اجتماعی، بر پایه روانشناسی و زیست‌شناسی فرگشتی ضمن ارائه خوانشی جدید از متون ادبی به کاوش در شخصیت‌های انسانی که در ادبیات بازنمایی شده، می‌پردازد. پس از معرفی این رهیافت به متون ادبی، با روشی توصیفی-تحلیلی، یکی از رمان‌های عامه‌پسند معاصر ایران (بامداد خمار) نوشته فتانه حاج سید جوادی را مورد نقد فرگشتی قرار داده، به این نتیجه رسیده‌ایم که

* (نویسنده مسئول) دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

hakbari@semnan.ac.ir

** دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

a_haghighi.p@semnan.ac.ir

*** استادیار گروه الهیات، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران r.shamohammadi@semnan.ac.i

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۰۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۲۶



۳ نقد ادبی تکاملی و کاربرد آن در تحلیل داستان، مطالعه موردی: رمان بامدادخمار (اکبری بیرق و همکاران)

نقدفرگشتی ادبی، ظرفیت بازنمایی محتوای زیستی متون داستانی را دارا است و طبیعت انسانی را به خوبی از طریق تحلیل این نوع متون به تصویر می‌کشد.

کلیدواژه‌ها: داروین‌پسم ادبی، نقد فرگشتی، ادبیات داستانی معاصر فارسی، بامداد خمار، طبیعت آدمی

۱. مقدمه

نظریه تکامل (فرگشت) داروین^۲ چنان تأثیر ژرف و گسترده‌ای بر احوال و افکار انسان امروزی گذاشته که در کتاب *ایده خطرناک داروین*^۳ از آن همچون اسیدی جهانی یاد می‌شود که همه چیز را در خود حل می‌کند و هیچ اندیشه‌ای را یارای مقاومت در برابر تأثیر بنیان‌برافکن او نیست (Dennett, 1995:521). یا در کتاب *چیستی تکامل* در وصف آن چنین آمده است که: «تفکر انسان مدرن، آگاهانه یا ناآگاهانه، عمیقاً تحت تأثیر تفکر تکاملی است و شاید بتوان گفت توسط آن تعیین می‌شود» (مایر، ۱۳۹۶: ۲۱). سیطره نظریه داروین بر عالم اندیشه و به‌طریق‌اولی، علوم انسانی و اجتماعی، چیزی نبود که از نگاه دوران‌اندیش خود وی پنهان بماند؛ او در صفحات پایانی کتاب *خاستگاه گونه‌ها*^۴ ضمن بررسی اجمالی چشم اندازه‌های نظریه‌ای که ارائه کرده بود، می‌نویسد: «من گستره بی‌انتهایی، در آینده دور، برای پژوهش‌هایی به مراتب جدی‌تر می‌بینم. روانشناسی، بر پایه نوینی بنا خواهد شد... نوری بر خاستگاه انسان و پیشینه‌اش تابانده خواهد شد» (Darwin, 1859: 488).

این‌ها، همه نشان از آن دارد که نظریه «تکامل بر اساس انتخاب طبیعی» که چارلز داروین در سال ۱۸۵۹ میلادی ارائه کرد و به اعتقاد برخی، قابل قیاس با انقلاب کوپرنیکی یا نیوتنی بود، تنها در حیطه زیست‌شناسی یا علوم طبیعی نمی‌توانست بماند؛ بنابراین در تمامی حوزه‌های معارف بشری جریان و سریان پیدا کرد و به‌ویژه نوع نگاه عالمان علوم انسانی و تجربی را به مسائل، متحول ساخت. تا جایی که از داروین در کنار فروید و

مارکس به عنوان کسی یاد می‌شود که تصویر انسان مدرن را از خویشتن تغییر داد. پس از آن بود که شاهد ظهور دانش‌هایی همچون فلسفه تکاملی (فرگشتی)، جامعه‌شناسی تکاملی، روان‌شناسی تکاملی و... هستیم.

یکی از آن علوم و معارف دانشگاهی که طی فرایندی پرفرازونشیب، تحت تأثیر این نظریه، پا به عرصه محافل علمی نهاد، ادبیات تکاملی بود. بر اساس موازین این دانش، متون ادبی با رویکردی تکاملی مورد مطالعه و نقد و بررسی قرار می‌گیرند؛ به دیگر سخن، منتقد ادبی با روش‌شناسی و هستی‌شناسی داروینیستی آثار ادبی را قرائت و تحلیل می‌کند.

در چند سال اخیر، این رشته به‌عنوان یکی از پویاترین جریان‌ها در مطالعه نوین ادبی ظهور کرده‌است. انبوه روزافزون مقالات، کتاب‌ها و مجلات تخصصی ویژه این مبحث و اقبال عمومی گسترده به همراه جستارهای منتشرشده در روزنامه‌ها و مجلات برجسته در سراسر دنیا گواه این امر است. همان‌گونه که مشهود است، این جریان توانسته است نقدونظریه‌های فراوانی نیز از منظر شاخه‌های گوناگون علمی برانگیزد؛ از انسان‌باوری سنتی^۵ و پساساختارگرایی گرفته تا بوطیقای‌شناختی^۶ و علوم اجتماعی تکاملی (برای دیدن گزارشی جامع در این باره، نک: Carroll, 2011:3).

ما در این مقاله می‌کوشیم ضمن معرفی اجمالی این شیوه نقد ادبی به‌نسبت نوظهور، به لحاظ عملی نیز کارآمدی آن را در تحلیل یک متن داستانی فارسی به محک تجربه بزنیم.

۲. بیان مسأله

«مطالعات ادبی باید بیشتر شبیه علوم شود. استادان و دانشجویان ادبیات باید از روش‌های تحقیق علمی، نظریه‌های آن، ابزارهای آماری آن و اصرار آن بر فرضیه و اثبات، استفاده کنند...» (Peterson: 2008)؛ مطالعات ادبی باید در نظر و روش به علوم تجربی نزدیک شود

۵ نقد ادبی تکاملی و کاربرد آن در تحلیل داستان، مطالعه موردی: رمان بامدادخمار (اکبری بیرق و همکاران)

تا از رکود و سکون ناشی از نظریه‌زدگی، برهد (Gottschall, 2008:8). این‌ها، نمونه‌های جملا‌تی است که در سال‌های اخیر در محافل ادبی دانشگاهی، بلندتر از پیش به گوش می‌رسد و به تدریج به گفتمان مسلط تبدیل شده‌است. البته ردپای تأثیر علوم نوین به‌ویژه زیست‌شناسی انطباق‌گرا^۱ در نظریه و نقد ادبی را می‌توان تا یکی از معاصران داروین به نام هیپولیت تین^۲ و چند نویسنده شاخص اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به‌ویژه امیل زولا؛^۳ لسلی استفن^۴ و سرانجام کارل گوستاو یونگ،^۵ دنبال کرد. صرف‌نظر از تأثیر غیرمستقیم داروین بر ایده آرکی‌تایپ^۶ (سرنمون) یونگ و افکار نورتروپ فرای^۷، رویکردهای تکاملی، بر توسعه جریان اصلی نظریه انتقادی در بیشتر سال‌های قرن بیستم تأثیر داشته است (Carroll, 2002:603). به‌رحال ایده رهیافت علمی به نقد ادبی، پدیده جدیدی نیست؛ به‌عنوان مثال، ریچاردز^۸ (۱۹۳۰)، نزدیک به یک سده پیش، تحلیل ادبی را نوعی تحقیق عقلانی می‌انگاشت که هیچ تفاوتی با روان‌شناسی، زبان‌شناسی یا انسان‌شناسی ندارد. در سال‌های اخیر با رونق مطالعات بین‌رشته‌ای در محافل دانشگاهی، ضرورت تلفیق شاخه‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی با علوم تجربی، طرفداران روزافزونی یافته‌است. در این رهگذر، ادبیات نیز حظی و بهره‌ای از این همکاری‌های میان‌رشته‌ای برده که شاید برجسته‌ترین آن، تلفیق روشمندتر زیست‌شناسی داروینی و نقد ادبی است. مدافعان این نوع تلفیق و همکاری، می‌خواهند با رویکردی علمی‌تر، همسانی‌های زیست‌شناختی در طبیعت مشترک انسانی را نشان دهند و برای ادبیات در تشخیص و نمایش آن‌ها، اهمیتی حیاتی قائل شوند.^۹ حال مسأله این است که برغم اهمیت و گستردگی این رویکرد بین‌رشته‌ای، مراکز دانشگاهی و تبعات ادبی در ایران با این رویکرد چندان آشنا نیستند؛ به دیگر سخن، داروین‌پس ادبی و نقد تکاملی، در سپهر مطالعات ادبی کشور بازتاب درخوری نیافته‌است. بدین منظور بر آن شدیم ابتدا معرفی مجملی از این نظریه ارائه نموده، سپس برای نمونه

۶ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال پنجم، شماره نهم، بهار و تابستان ۱۴۰۲

یک متن داستانی از ادبیات معاصر فارسی را با عنوان *بامدادخمار* اثر فتانه حاج سید جوادی، با بهره‌گیری از شیوه و رویکرد تکاملی، نقد و تحلیل نماییم.

۳. پرسش‌های پژوهش

با توجه به مسأله‌ای که پیشتر ذکری از آن به میان آمد، در این مقاله خواهیم کوشید به پرسش‌های زیر پاسخ گوییم:

۱- نقد تکاملی متون ادبی به چه شیوه‌ای انجام می‌پذیرد؟

۲- چه درون‌مایه‌های تکاملی در رمان *بامداد خمار* می‌توان یافت؟

۴. روش پژوهش

این تحقیق توصیفی-تحلیلی، به شیوه کتابخانه‌ای و با استفاده از روش و موازین نقد تکاملی انجام شده است.

۵. پیشینه پژوهش

در زبان فارسی تا به امروز کمتر پژوهش مستقلی درباره داروین‌پسند ادبی یا نقد ادبی تکاملی منتشر شده است؛ در این مورد، تنها به دو اثر با مشخصات زیر می‌توان اشاره کرد:

- همدانی (۱۳۹۸)، *امید، نظریه ادبی، ادبیات و مسأله شناخت*، تهران: نگاه معاصر.

- همدانی (۱۳۹۹)، *امید، تکامل و کارکرد شناختی روایت تخیلی: منظری داروین‌پسندی*،

نشریه نقد و نظریه ادبی، شماره دهم.

که در اولی، به مقوله داروین‌پسند ادبی، اشاراتی مجمل، گذرا و استطرادی رفته است و در

دومی نیز صرفاً به جنبه‌های شناختی این نظریه به‌طور خلاصه پرداخته شده است.

همچنین یک پایان‌نامه کارشناسی ارشد در گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه شهید

چمران اهواز با مشخصات زیر تألیف و دفاع شده که از رویکرد داروین‌پسندی بهره

۷ نقد ادبی تکاملی و کاربرد آن در تحلیل داستان، مطالعه موردی: رمان بامدادخمار (اکبری بیرق و همکاران)

جسته است؛ اما از آنجاکه به زبان انگلیسی و با روش تطبیقی انجام پذیرفته، نمی‌تواند به‌عنوان پیشینه پژوهش حاضر به‌شمار بیاید.

- «مطالعه تطبیقی طبیعت انسان در دو رمان *Nana* اثر امیل زولا و *سنگ صبور* اثر صادق

چوبک: خوانش داروین‌ساز ادبی» استاد راهنما: کریم لویمی مطلق؛ دانشجو: بهروز

همتیان، ۱۳۹۳.

۶. چارچوب پژوهش

مبنای تئوریک این جستار، همچنان‌که گفتیم، نظریه تکامل مبتنی بر انتخاب طبیعی داروین است؛ پس لاجرم نخست این نظریه را معرفی، سپس کاربردی آن را در تحلیل آثار ادبی باید صورت‌بندی کنیم.

الف) مختصری درباره داروین‌ساز

داروین در کتاب *خاستگاه گونه‌ها* (۱۸۵۹)، پیدایش و تکامل (تطور) موجودات را بر بنیاد نظریه انتخاب طبیعی، تبیین کرد که می‌توان آن را به اختصار در قالب دو گزاره بیان کرد:

اول؛ همه موجودات روی کره زمین به یک نیای مشترک بازمی‌گردند (درخت حیات).

دوم؛ انتخاب طبیعی، علت شباهت‌ها و تفاوت‌هایی است که در محیط‌زیست وجود دارد (Sober, 2003:268). بنابراین، نظریه تکامل داروین از ترکیب سه مفهوم

کلی تشکیل شده است: تأثیر محیط، تغییرات تصادفی و تنازع بقاء

(باربور، ۱۳۷۲:۱۰۶). برپایه این نظریه، هر موجود زنده‌ای برای کسب غذا، مقابله با

رقبا و عوامل ناسازگار محیط، همواره باید در تلاش باشد و با علل نابودی خود

مقابله‌کند. داروین این کوشش دائم را «تنازع بقاء» نامید. (Eugenie, 2004: 23)

فرض اساسی در تبیین تکاملی این است که در همه گونه‌های موجودات زنده (حیوان، گیاه و انسان)، تنها نسل آن‌هایی تداوم‌یافته که رفتارهایی در راستای ارضای این دو گزینه اصلی یعنی بقا و تولیدمثل، از خود نشان داده‌اند. پس افراد فعلی گونه‌ها دارای ژن‌های پدر بزرگ و مادر بزرگ‌هایی بوده‌اند که شانس زنده ماندن و تولیدمثل بالاتری داشته و آن را به نسل بعدی انتقال داده‌اند. داروین بر این باور بود که پدیده تکامل توسط انتخاب طبیعی در طول یک دوره زمانی معین رخ می‌دهد. در این زمان معین، گونه‌های اصلی به پیدایش جمعیت‌هایی با ویژگی خاص و متفاوت از صفات موجود که در گونه‌های اصلی وجود دارد، منجر می‌شود (Darwin, 1859: 376). او می‌گوید:

هنگامی که تحولات سودمندی در ارگانیسم جاننداری پدید آمد، افراد واجد آن در تنازع بقا و دوام، بخت بیشتری خواهند داشت و طبق قوانین توارث اخلاقی با همان خصایل از آن‌ها زاده می‌شوند. من همین اصول حراست از تغییرات مفید و بقای اصلح را «انتخاب طبیعی» نامیده‌ام (داروین، ۱۳۸۰: ۱۷۷).

بر این اساس، انتخاب طبیعی، سازوکار اصلی نظریه تکامل است که مشتمل بر تغییرات نامنظم، تنازع بقا و انتخاب اصلح می‌باشد (Eugenie, 2004: 23).

داروین نظریه‌ای را که در خاستگاه گونه‌ها ارائه کرده بود، در کتاب *تبار انسان*، به گونه بشر نیز تسری داد. «بخش عمده‌ای از *تبار انسان* به تجزیه و تحلیل خاستگاه، عملکرد و رفتار اجتماعی انسان اختصاص یافته است. داروین روایتی کلاسیک از روانشناسی اخلاقی انسان ارائه می‌کند. او دو عنصر اصلی را در احساس اخلاقی انسان به رسمیت می‌شناسد: اول حسن‌همدلی اجتماعی تکامل‌یافته که انسان با سایر حیوانات اجتماعی در آن مشترک است و دوم قابلیت حفظ رفتارهای مشخص در یک بازه زمانی طولانی که مختص به انسان است» (Carroll, 2002: 597).

۹ نقد ادبی تکاملی و کاربرد آن در تحلیل داستان، مطالعه موردی: رمان بامدادخمار (اکبری بیرق و همکاران)

از دیدگاه داروین هیچ ویژگی انسانی وجود ندارد که دنباله خصوصیات سایر گونه‌های بدوی نباشد؛ در نتیجه داروینیست‌ها بر این مدعا پای می‌فشارند که «انسان‌ها در یک رابطه انطباقی و سازگارانه با محیطشان تکامل یافته‌اند. استدلال آن‌ها این است که در گونه بشر، همانند همه گونه‌های دیگر، تکامل باعث شکل‌گیری ویژگی‌های آناتومیک، فیزیولوژیک و عصب‌شناختی شده‌است و به نظر ایشان رفتار، احساس و اندیشه بشر در اساس با این ویژگی‌ها مقید و شناخته‌است. آن‌ها به‌منظور درک چیرستی آن ویژگی‌ها و خصائص، کنکاش در زیست‌شناسی تکاملی و علوم اجتماعی تکاملی را تخصص خویش ساخته و ادراک خود را از تصور انسان بر این اطلاعات بنا می‌نهند» (Carroll, 2011:6) از همین مجراست که روش‌شناسی و هستی‌شناسی داروینی وارد حوزه ادبیات و نقد ادبی می‌شوند.

ب) داروینیسم و ادبیات

داروینیسم ادبی مدعی است رفتارهای ادبی در طبیعت تکامل یافته بشر ریشه دارد. شایان ذکر است که گاه اصطلاح «نقد تکاملی» جایگزین «داروینیسم ادبی» شده و به‌جای آن به‌کاررفته است (Boyd, 2009)؛ اما تعبیر اخیر، نسبتاً جدیدتر است (Carroll, 2004). به‌هرروی، این دو عبارت، به دو حوزه مفهومی زیست‌شناختی مجزا، اما مرتبط به هم برای بحث درباره ادبیات اشاره دارد.

محققان حوزه ادبیات تکاملی، یا همان داروینیست‌های ادبی، از پاره‌ای مفاهیم زیست‌شناسی تکاملی و علوم انسانی تکاملی برای تدوین اصول نظریه ادبی و تفسیر متون ادبی بهره می‌گیرند. آنان تعامل بین «طبیعت انسانی» و اشکال انگاره‌های فرهنگی، از جمله ادبیات و پیشینه شفاهی آن را بررسی می‌کنند. منظور آن‌ها از طبیعت انسانی، مجموعه‌ای از حالات و ویژگی‌های ژنتیکی منتقل شده توسط انسان می‌باشد؛ از جمله: انگیزه‌ها، احساسات،

ویژگی‌های شخصیت و اشکال شناخت. به‌طور کلی، داروین‌یست‌های ادبی استدلال می‌کنند که هر متن ادبی را می‌توان در چهار سطح تجزیه و تحلیل کرد: (۱) به‌عنوان جلوه‌ای از طبیعت جهانی بشر؛ (۲) به‌عنوان یک نمونه خاص در یک صورت‌بندی فرهنگی خاص که عناصر طبیعت انسان را در برساخت‌های تخیلی مشترک (قراردادها، عقاید، اسطوره‌ها و سنت‌ها) سازمان‌دهی می‌کند؛ (۳) به‌عنوان اثر یک نویسنده مشخص که هویت او با برخی از ترکیبات منحصربه‌فرد از ویژگی‌های ارثی و شرایط تاریخی شکل‌گرفته است و (۴) به‌عنوان یک برساخت تخیلی خاص که نه‌تنها تأثیرات فرهنگی را بازتاب می‌دهد، بلکه قدرت خلاقیت اولیه و اصیل را نیز به نمایش می‌گذارد (Carroll, 2010).

افزون بر این، روانشناسی تکاملی نیز به کمک نقد ادبی آمده، ادعا می‌کند که ذهن آدمی همانند بدن او محصول فرایند تکامل است. بسیاری از رفتارهای فعلی انسان و شیوه اندیشیدنش مرده‌ریگ اجدادش است که برای تسهیل امر تولیدمثل آنان تطابق و سازگاری یافته‌است. تمایلات موردبحث روانشناسان تکاملی عبارتند از: جذابیت جنسی، راهبردهای جفت‌یابی، مراقبت مادرانه از فرزندان، حفاظت مردانه از همسر، حسادت، ستیزه‌جویی مردانه، تلاش برای به دست آوردن موقعیت، حفظ امتیاز اجتماعی، همکاری، آزادی عمل، رقابت خانوادگی، نوع‌دوستی، روابط بین نسلی و بین گروهی و منازعات گروهی. البته ادبیات همواره به دنبال ترسیم جذابیت جاودانی موضوعات انسانی از این‌دست بوده است: عشق، بلندپروازی، رستگاری، جنگ، دوستی، حرمان، نزاع سیاسی و نظایر آن. این‌ها دقیقاً موضوعاتی هستند که روانشناسی تکاملی آن‌ها را تئوریزه کرده است (Davies, 2016).

برپایه همین رویکرد، داروین‌یست‌های ادبی، بر کشف الگوهای تکاملی رفتار در متون ادبی تمرکز دارند؛ برای نمونه ایلید از نظر تسلط و تجاوز، یا جین آستین از نظر آداب جفت‌گیری، موردتوجه این دسته از ادیبان است (Lieberman, 2008: 1). درنهایت، نقد ادبی

۱۱ نقد ادبی تکاملی و کاربرد آن در تحلیل داستان، مطالعه موردی: رمان بامدادخمار (اکبری بیرق و همکاران)

تکاملی در پی شناسایی نیازهای اساسی و مشترک انسان است؛ برای مثال بقاء، جنسیت و وضعیت و استفاده از آن دسته‌بندی‌ها برای توصیف رفتار شخصیت‌های به تصویر کشیده شده در متون ادبی (Carroll, 2010).

اکنون با نظر به نکات مذکور می‌توان گفت بر پایه ملاک و معیارهای انسان‌شناسی داروینی و روش‌شناسی تکاملی، خوانشی خاص از تصویر گونه انسان که در ادبیات بازنمایی شده امکان‌پذیر است. بدین ترتیب، رمان *بامداد خمار* از این منظر به عنوان یک نمونه مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

بامداد خمار رمانی است به قلم فتانه حاج سیدجوادی که در سال ۱۳۷۴ منتشر شد. این کتاب، داستان سوزناک عشق نافرجام دختری از اعیان دوره قدیم تهران به جوانی نجار از طبقه پایین جامعه است. بامداد خمار یکی از پرفروش‌ترین رمان‌های معاصر ایران است که در زمره آثار ادبی عامه‌پسند قرار می‌گیرد. این رمان با بحث‌های داغ و نقدهای بسیار روبه‌رو شد. موافقان بر اهمیت آن برای مقوله روابط میان زنان و مردان جوان انگشت نهادند یا آن را درس عبرتی دانستند برای جوانان بی‌تجربه. در مقابل، مخالفان، آن را دفاع از اصالت و شرافت طبقات بالادست جامعه و تحقیر فرودستان تفسیر کردند.

۷. طرحی از داستان

بامداد خمار سرگذشت عشق پرشور و شتاب‌زده دختری پانزده‌ساله به نام محبوبه از طبقه متمول و نسبتاً اشرافی اوایل سلطنت رضاشاه، نسبت به جوانی تهی‌دست از طبقه پایین اجتماع است. محبوبه به‌رغم موافقت و اصرار والدینش به ازدواج با پسرعمویش (منصور) که از مدت‌ها قبل خواستگارش بود، عاشق و دل‌باخته رحیم، شاگرد نجار محله، می‌شود و با او ازدواج می‌کند. بصیرالملک، پدر محبوبه که تحصیل‌کرده روسیه، شاعر مسلک و

روشنفکر بود خانه‌ای کوچک و مغازه‌ای محقر در اختیار آنها می‌گذارد؛ خانه‌ای که دیری نمی‌پاید که به شکنجه‌گاهی جهنمی بدل می‌گردد.

محبوبه وارد زندگی جدیدی متفاوت از زندگی مرفه و بی‌غم و رنج گذشته می‌شود. مادرشوهرش، زیور، زنی بی‌سواد، طماع و دسیسه‌گر بود که تجسم روح خبیث مادر شوهر در فرهنگ عوام به شمار می‌آید. رحیم به تدریج جاذبه خویش را از دست می‌دهد و تحت تأثیر ناپختگی و جهالت و نیز پاره‌ای از خصوصیات حاکم بر طبقه خود، چهره‌ای خشن و مغایر با تصورات نخستین دختر نشان می‌دهد که زندگی زناشویی‌شان را وارد برزخی از عشق و نفرت می‌کند. در این میان تولد الماس پسر کوچک آن دو و نیز شراره‌های کم‌سوی عشق در حال احتضار، تنها رشته‌ای است که این پیوند نامتجانس را دوام می‌بخشد و لحظاتی از شادی و سعادت گذرا را به زن هدیه می‌کند.

محبوبه آن زمان که از جاذبه‌های ظاهری مرد رها می‌شود و آماج آزار و ضرب و شتم او قرار می‌گیرد و به ژرفای خطای خود پی می‌برد، از به دنیا آوردن فرزندی دیگر سرباز می‌زند و با توسل به شیوه‌ای خطرناک جنین خود را می‌اندازد و بر اثر عواقب سوء آن برای همیشه نازا باقی می‌ماند. الماس خردسال نیز پس از چندی بر اثر غفلت مادر رحیم در حوض خانه همسایه غرق می‌شود و محبوبه از شدت افسردگی در بستر بیماری می‌افتد. از این پس زندگی برای محبوبه به کلی فرق می‌کند. آتش کینه او نسبت به رحیم و مادرش از یک سو و داغ از دست دادن تنها امید برای ادامه زندگی، یعنی الماس، از سوی دیگر مجال زندگی در آن خانه را به او نمی‌دهد. رحیم نیز که به زودی غم از دست دادن فرزند را به فراموشی می‌سپارد به خیانت‌های خویش ادامه می‌دهد و تلاش دارد تا با فریب محبوبه، خانه و دکان جهیزیه او را به تملک خویش درآورد؛ ولی این بار محبوبه به قیمت خرد شدن در زیر ضربات سنگین رحیم و پس از کشمکش تن‌به‌تن با مادر او موفق می‌شود

۱۳ نقد ادبی تکاملی و کاربرد آن در تحلیل داستان، مطالعه موردی: رمان بامدادخمار (اکبری بیرق و همکاران)

خود را از آن زندان رها سازد و به آغوش خانواده پدری و زندگی آرام و بی دغدغه پیشین بازگردد. اینک دیگر از آن همه عشق به جز نفرت چیزی برجای نمانده بود. بصیرالملک طلاق محبوبه را از رحیم می گیرد.

منصور، پسرعمو و خواستگار قبلی محبوبه که در مدت هشت سال دوری او از خانواده همسری اختیار کرده بود، کماکان خاطره عشق محبوبه را در دل دارد. او به اصرار همسر خویش (نیمتاج) که زنی متدین و دارای کمالات و ادیب است منتهی از نظر ظاهری آبله روست، محبوبه را به ازدواج خویش درمی آورد! بدین سان مثلث عشق محبوبه و منصور و نیمتاج شکل می گیرد که در آن هر سه قهرمان تلاش دارند تا آلام و رنج‌ها و احساسات پرشور خویش را از دیگران پنهان نگاهدارند. محبوبه ملامت از حسادت زنانه و در آرزوی داشتن فرزندی از منصور؛ نیمتاج در حسرت زیبایی محبوبه و هراس از دست دادن همسر و فرزندان؛ و منصور درگیر روابطی دوگانه از یک سو عشق سوزان به محبوبه و از سوی دیگر عذاب وجدانی نسبت به نیمتاج و در موقعیتی مغایر با اعتقادات قلبی و افکار روشنفکرانه خویش. آنان به زندگی غیرمتعارف و به ظاهر مسالمت آمیز خویش ادامه می دهند تا عاقبت این تنش پنهان میان سه شخصیت با توسل محبوبه به ایمان و تسلیم او به سرنوشت به آرامش می گراید. سرانجام پس از سال‌ها با مرگ نیمتاج و منصور این مثلث از هم می پاشد و محبوبه با فرزندان منصور تنها می ماند.

بنا بر وصیت نیمتاج، سرپرستی بچه‌ها بالأخص دخترش ناهید به محبوبه می رسد. ناهید عاشق منوچهر (برادر محبوبه) می شود و ازدواج می کند و حاصل این ازدواج، سودابه و دو برادر کوچک تر اویند. محبوبه سال‌ها در منزل ناهید و منوچهر زندگی می کند. در پایان داستان این سودابه است که باید از تجربه عمه بهره برد و تصمیم خودش را برای ازدواج بگیرد.

۸. خوانش تکاملی رمان *بامداد/دخمار*

در رمان *بامداد* خممار اکثر مضامین تکاملی را که به تفصیل از آن‌ها سخن گفتیم، می‌توان تمیز داد؛ از جمله: جفت‌گیری طولانی‌مدت (ازدواج دائمی)، جذابیت ظاهری، فرزند آوری، موقعیت اجتماعی، حسادت جنسی، خیانت و خشونت. در این مقاله می‌کوشیم با ذکر شواهدی، هریک از مؤلفه‌های مذکور را از متن استخراج و تحلیل کنیم تا بتوانیم خوانشی تکاملی از داستان به دست دهیم.

۱,۸ جفت‌یابی و سرمایه‌گذاری والدین

با توجه به پیرنگ داستان، ازدواج دائمی راهکار اصلی شخصیت‌های رمان برای تولیدمثل و تشکیل خانواده است. در سراسر رمان یک رابطه جفت‌گیری طولانی‌مدت به تصویر کشیده شده است. محبوبه (دختری از قشر مرفه و با فرهنگ) دو بار ازدواج می‌کند. بار اول با رحیم، شاگرد نجار، از طبقه پایین جامعه اما دارای جذابیت‌های ظاهری مردانه قوی و بار دوم با پسرعموی خود منصور که هم خوش‌تیپ بود و هم از شأن و شوکت بالای اجتماعی برخوردار بود.

در جامعه بشری امروز، اغلب تولیدمثل طی یک قرارداد اجتماعی میان زن و مرد صورت می‌گیرد. آن‌ها ازدواج می‌کنند و بچه‌دار می‌شوند. هرچند برخی از زوجین چنین قراردادی را نمی‌بندند اما سعی می‌کنند بچه‌دار شوند چون تمایل طبیعی به تولیدمثل دارند. این چیزی است که سبب می‌شود زن‌های خود را به روشی خودخواهانه ارائه کنند. در میان روانشناسان تکاملی این اتفاق نظر وجود دارد که «در اصل ازدواج یک قرارداد تولیدمثلی

ضمنی است» (Buckle, Gallup and Rodd, 1996:364).

۱۵ نقد ادبی تکاملی و کاربرد آن در تحلیل داستان، مطالعه موردی: رمان بامدادخمار (اکبری بیرق و همکاران)

توضیحات تقریباً مشابهی از سوی صاحب‌نظران در مورد ترجیح شریک زندگی برای جفت‌گیری طولانی‌مدت (ازدواج دائمی) ارائه شده‌است. «طبق دو نظریه سرمایه‌گذاری والدین و نظریه تکاملی تولیدمثل و تربیت فرزند، میزان سرمایه‌گذاری روی فرزندان، موفقیت جفت‌گیری هر دو جنس را نشان می‌دهد. این‌ها کسانی هستند که بیشترین سرمایه‌گذاری را انجام می‌دهند؛ پس انتخاب درست‌تری برای همسر دارند و برعکس کسانی که کمترین سرمایه‌گذاری را می‌کنند برای دسترسی جنسی، رقابتی‌تر هستند» (Trivers, 1972:140).

مردان صاحب استطاعت مالی بیشتر، به دو دلیل هدف زنان هستند. دلیل اول به سرمایه‌گذاری والدین باز می‌گردد؛ یعنی برخورداری از توانایی مالی به مردان این اطمینان را می‌دهد تا شانس بیشتری از حیث سرمایه‌گذاری والدین داشته باشند. به عبارت دیگر، اگر مردی قادر به تأمین غذا و سرپناه باشد، می‌تواند حاملگی و دوره از شیر گرفتن را در زن تسهیل کند. دلیل دوم این است که صاحب استطاعت مالی بودن حاکی از توانمندی، پرانرژی بودن و رقابتی بودن مردان است که همگی بر ژن‌های خوب دلالت می‌کنند. بدینسان، زنان جذاب، جوان و پاک‌دامن به سه دلیل هدف مردان قرار می‌گیرند. اولاً جوانی آن‌ها بر توانایی بالای تولیدمثل دلالت می‌کند. ثانیاً، داشتن ظاهر خوب نشان‌دهنده سلامتی و کم بودن هزینه‌های بیولوژیکی - متابولیکی حاملگی و دوره از شیر گرفتن کوتاه آن‌هاست. ثالثاً، پاک‌دامنی زن، مشکل عدم اطمینان پدران در مورد سرمایه‌گذاری مادی را حل می‌کند (همان، ۱۰۹).

۲,۸ جذابیت ظاهری

«از نظر زیست‌شناسی تکاملی، مزیت همسران به دو نوع ژنتیکی و مادی تقسیم‌پذیر است. مزایای ژنتیکی که با فرزندآوری، ظرفیت تولیدمثل بالا و حفظ بقا مرتبط است و مزایای مادی شامل غذا، مراقبت از فرزندان، محافظت جسمی یا جلوگیری از بیماری می‌شود. انتخاب طبیعی، تمایل به جفت‌گزینی با این ظرفیت‌های بالا را دارد. به گفته محققان، سازگاری و ترجیح ویژگی‌های جذاب در همسران، تأثیر انتخاب طبیعی است. انتخاب طبیعی از طریق فشارهایی که این ترجیحات روی صفات اعمال می‌کنند، اثر می‌کند. در نتیجه، کسانی که از کیفیت بالاتری برخوردار هستند، میزان موفقیت بیشتری در تولیدمثل دارند. از همین رو بسیاری از افراد سعی در نشان دادن صفات ارجح دارند» (Crawford, ۲۰۰۸:۲۴۰).

در داستان مورد بحث، محبوبه به‌عنوان شخصیت اصلی، ازدواج خود با رحیم را ضامن خوشبختی و داشتن فرزندان قوی و سالم، همچون پدرشان، می‌داند. هیکل تنومند، قدبلند و دندان‌های سفید و مرتب نشان از اوج سلامت و صلابت مردانه رحیم دارد. از سوی دیگر این نشانه‌ها اگر در کنار موقعیت اجتماعی خوب رحیم قرار می‌گرفتند، یعنی رفتن به مدرسه نظام، او را به‌عنوان همسر و پدر، قابل‌اتکاتر می‌ساخت. ازدواج با رحیم و توانمندی فیزیکی او کاملاً منطبق با موازین تکاملی است.

«در تکامل انسانی، توانمندی فیزیکی مردان به‌احتمال زیاد نشانه قدرت بیش از میانگین جهت حفظ غذا و پناهگاه ایمن بوده است. شواهد پررنگی وجود دارد که در جوامع صنعتی قدّ بالاتر از میانگین با موقعیت بالاتر مردان ارتباط داشته است. به‌علاوه زنان به‌طور خاص مردان قدبلند را جذاب می‌دانند و نیز جذب مردانی می‌شوند که نشانه‌هایی قدرتمند از استیلای اجتماعی را دارا باشند» (Gillis and Avis, 1980:396-401).

۱۷ نقد ادبی تکاملی و کاربرد آن در تحلیل داستان، مطالعه موردی: رمان بامدادخمار (اکبری بیرق و همکاران)

محبوبه در اولین دیدار خود با رحیم، جذب هیکل تنومند، دندان‌های سپید و موهای پریشان او می‌شود؛ جاذبه‌ای که دلش را تسخیر می‌کند و به او نوید تکیه‌گاهی محکم و داشتن فرزندان سالم و جذاب همچون پدرشان می‌دهد.

در بامداد خمار می‌خوانیم:

سرم را بلند کردم و چشمانش را دیدم. گردن کشیده و عضلات برجسته زیرپوست گردنش که تیره بود و رگی برجسته داشت؛ آستین‌های بالا زده و دست‌های محکم و قویش؛ موهایش را که بر پیشانی ریخته بود؛ بینی عقابی و پوزخندی را که بر لب داشت. زیبا بود؟ زشت بود؟ نمی‌دانم. ولی مرد بود. مردانه بود. این بازوها می‌توانستند تکیه‌گاه باشند (حاج سیدجوادی، ۱۳۹۳: ۲۶؛ نیز نک: ۲۲، ۳۵، ۵۷، ۷۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۸۰).

همچنین زیبایی محبوبه بارها از زبان حاج سید جوادی، نویسنده رمان، ستوده شده است. او دختری ۱۵ ساله بود که خواستگارهای بسیاری از خانواده‌های اعیان شهر داشت. جذابیت ظاهری او تلفیقی بود از زیبایی نازنین، مادر روس او و خوش‌هیکلی پدرش. «دخترتان خیلی مقبول است ها! چشمانش سگ دارد. شما راستی گوهر شکم هستید» (همان، ۳۷؛ نیز نک: ۴۵، ۲۵۰).

محبوبه بعد از زندگی مشقت‌بار و طلاق از رحیم و داغ از دست دادن فرزند، همچنان زیبا بود. منصور بارها زیبایی صورت او، موهای بلندش و هیکل جذابش را می‌ستود: این رنج‌ها و عذاب‌ها به‌جای آن‌که پیرت کند، خموده‌ات کند و تو را در هم بشکند، زیباتر کرده، طنز تر شده‌ای و خودت نمی‌دانی. آن چاقی دوران نوجوانی‌ات از میان‌رفته. باریک‌تر و بلندتر شده‌ای. نگاهت پخته‌تر شده. صورتت زنانه و شیرین‌تر. رفتارت ملیح‌تر شده. بی‌خود نیست که من از بچگی آرزو داشتم زنم باشی (حاج سیدجوادی، ۱۳۹۳: ۳۹۹؛ نیز نک: ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۳).

۳.۸ باروری موفق زنان

از دیدگاه تکاملی «برای باروری موفق، مردان باید با زنانی ازدواج می‌کردند که توانایی باروری داشتند. نشانه‌های باروری زنان با میزان بالای هورمون‌های جنسی لازم برای باروری ارتباط دارد: استروژن و پروژسترون که به‌نوبه خود، با پوست شفاف، لب‌های پر، موهای براق و نسبت کمر به لگن مرتبط است و همگی با جوانی رابطه متقابل دارند. بر این اساس، مردانی که همسر خود را مطابق این ویژگی‌های جذاب مربوط به جوانی انتخاب می‌کردند، فرزندان زنده و سالم بیشتری داشتند در مقایسه با مردانی که چنین ویژگی‌هایی را لحاظ نمی‌کردند (Buss, 1999:86). از طرفی، روانشناسان تکاملی بر این باورند که «نشانه‌های باروری با افزایش سن زن رابطه عکس دارد» (Buss, 1989:87)؛ بنابراین، باروری یک زن چند سال بعد از بلوغ او به اوج خود می‌رسد و پس‌از آن به‌طور مستمر کاهش می‌یابد. از این‌رو بر اساس نظریه سازگاری، ترجیح دادن زنان جوان‌تر به‌طور پایداری با علایق تولیدمثلی مردان هم‌بسته است.

در این داستان، محبوبه ۱۵ ساله در دوران ابتدایی بلوغ قرار دارد که بهترین زمان برای باروری تضمین‌شده به شمار می‌آید و همچنین طبق نظریات تکاملی، موقعیت خانوادگی محبوبه و عاشق شدنش می‌توانست مشکل تأمین منابع مالی رحیم را جبران کند. به همین علت، محبوبه در خانه شوهر به‌سرعت باردار می‌شود و پسری به نام الماس به دنیا می‌آورد. این پسر وارث همه دارایی‌هایی بود که از طرف بصیرالملک به محبوبه می‌رسید و از طرفی ضامن بقای زندگی او با رحیم.

«هنگام به دنیا آمدن بچه، رحیم پیشانی مرا بوسید و یک اشرفی به من داد» (حاج سیدجوادی، ۱۳۹۳:۲۲۲؛ نیز نک: ۲۲۳) از نظر رحیم با تولد الماس، تمامی انگیزه‌های لازم برای حفظ زندگی و ماندن محبوبه مهیا شده بود.

همچنان که گفتیم، «تولیدمثل از مهم‌ترین عناصر تکامل و همچنین دستگاه‌های انگیزی انسان است» (Carroll, 2004:129).

از گذشته‌های دور، فرزند آوری بالأخص داشتن پسر هم به‌عنوان وارث و هم نیروی حمایتی خانواده مهم بوده است. هنوز هم در بسیاری از جوامع سنتی داشتن فرزند پسر از اهمیت بالایی برخوردار است. در این رمان شاهد جشن و سرور بعد از به دنیا آمدن منوچهر تنها برادر محبوبه در خانواده‌شان هستیم. بصیرالملک بعد از داشتن سه دختر همچنان چشم‌به‌راه فرزند پسر بود تا وارث و پشت‌وپناه خانواده باشد و هم بتواند نام و اصالت خانوادگی‌اش را منتقل کند:

«مادرم به گونه‌اش اشاره کرد. می‌دانی پسر است؟ یک پشت‌وپناه دیگر هم پیدا کردید... حسادت می‌رفت در قلب ما لانه کند، با همین یک جمله جای خود را به آرامش و احساس امنیت نسبت به فردا داد» (حاج سید جوادی، ۱۳۹۳: ۵۹؛ نیز نک: ۲۰، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲).

از منظر تکاملی، «به دنیا آوردن فرزند به‌عنوان انگیزه تولیدمثل، الگویی ملائم با طبیعت انسان است و نقش مهمی در تداوم ازدواج دارد. در اغلب اوقات، فرزند آوری باعث ادامه زندگی و به تعویق انداختن جدایی، حتی باوجود اختلاف بین زن و شوهر می‌شود» (Symons, 1985:142). همین کارکرد را در جریان داستان می‌توان دید:

بعد از خیانتی که رحیم مرتکب می‌شود، مادرش از خود واکنشی نشان نمی‌دهد؛ گویی او به این رفتارها عادت داشته و می‌دانسته زن رحیم به پدرش رفته است. از این رو، ضمن طرفداری از رحیم، به او یادآوری می‌کند که تنها راه برای حفظ زندگی و مال‌ومنالی که صاحبش شده، حامله شدن محبوبه است تا او را در این زندگی نگه دارد: «اگر دو تا بچه

۲۰ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال پنجم، شماره نهم، بهار و تابستان ۱۴۰۲

دیگر توی دامنش گذاشته بودی، این‌طور زبان در نمی‌آورد. زن اگر اسیر بچه نباشد، هوایی می‌شود...» (حاج سیدجوادی، ۱۳۹۳:۲۶۷؛ نیز نک: ۲۷۵، ۲۷۶).

اما محبوبه فرزند دوم را به محض خبردار شدن از بارداری، سقط کرد. او از کنایه‌های مادرشوهر و خیانت رحیم به ستوه آمده بود و نمی‌خواست فرزند دیگری به دنیا بیاورد؛ بنابراین به محض فهمیدن از بارداری ناخواسته و اجباری، فرزندش را سقط کرد. اما «در سراسر جهان که تولیدمثل برای مردم یک گزینه است، بیشتر مردم سعی می‌کنند حداقل یک فرزند به دنیا آورند. حتی زوج‌هایی که به دلایل جسمی قادر به بچه‌دار شدن نیستند، تمایل به عمل جراحی برای باروری دارند» (Alcock, 2001: 35-40, Carroll, 2005: 82-). (۸۳).

با ازدواج محبوبه و منصور، محبوبه امید به دنیا آوردن فرزند را از دست نداد. او گمان می‌کرد برای تصاحب همسرش و مالکیت تمام او، این تنها راه است. از طرفی دوست نداشت در مقابل رقیب عشقی خود، نیم‌تاج، ضعفی داشته باشد. پس تصمیم گرفت با طی دوره درمان و نیز نذر امام رضا (ع) راه چاره‌ای بیابد. فرزندان منصور از نظر خونی با محبوبه مشترک بودند و به خاطر تربیت خوب نیم‌تاج با او روابط بسیار صمیمی داشتند، اما هرگز نمی‌توانستند جای فرزندان خود او را بگیرند. محبوبه در کنار حسن نوع دوستی و فامیلی که نسبت به بچه‌ها داشت، با خود می‌گفت: «گرچه بچه‌های او نیز مانند فرزند خودم بودند، ولی میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است» (حاج سیدجوادی، ۱۳۹۳: ۴۱۲).

۲۱ نقد ادبی تکاملی و کاربرد آن در تحلیل داستان، مطالعه موردی: رمان بامدادخمار (اکبری بیرق و همکاران)

موازین تکاملی از رمز و راز ترجیح مردان با موقعیت برتر از سوی زنان، پرده برمی‌دارد؛ «برخورداری از موقعیت بالا برای یک مرد نشانه توانایی او در سیطره بر منابع بیشتر است. از آنجا که سیطره بر منابع برای مردان مزیت به شمار می‌آید پس می‌توان انتظار داشت که انتخاب طبیعی، سازوکارهای ارزشیابی را در اختیار زنان قرار می‌دهد تا مردان با موقعیت بالا را تشخیص و ترجیح دهند» (Bruce J. Ellis, 1992:268). همچنین، فرایند تکامل به ما آموخته‌است که «زنان از شرکای مسن‌تر که دارای منابع مالی خوب و موقعیت اجتماعی بالایی هستند، طرفداری می‌کنند» (Douglas & Keefe, 1992:120). موقعیت برتر، سبب غذای بهتر، قلمروی بیشتر و مراقبت‌های بهداشتی بهتر می‌شود. موقعیت اجتماعی مناسب پدر، فرصت‌های اجتماعی فرزندان مردان رده پایین را به فرزندان این پدران می‌بخشد. همان‌طور که اشاره شد انتخاب طبیعی مؤید سازوکارهایی در زنان است که بر اساس آن دست به کشف و انتخاب مردانی با موقعیت بالاتر می‌زنند. انتخاب «چنین مردانی می‌تواند بقا و پتانسیل تولیدمثل زن را از طریق بالا بردن موقعیت اجتماعی، شرایط خوب مادی و تغذیه‌ای و درنهایت دسترسی طولانی‌مدت به منابع اجتماعی و اقتصادی افزایش دهد» (Buss, 1999:83).

بنابراینچه در داستان *بامداد خمار* آمده‌است، رحیم در آغاز آشنایی قول داده بود که به مدرسه نظام برود. با توجه به هیکل درشت و قد بلند رحیم، حتماً در نظام، صاحب‌منصب بالایی می‌شد. محبوبه رؤیای به رخ کشیدن رحیم را به پدرش و دیگران در سر می‌پروراند: «ولی شاید وقتی پدرم، رحیم را ببیند، خطوربیط او را ببیند، وقتی بداند که او می‌خواهد صاحب‌منصب شود، سروشکل او را ببیند آن‌طور که من دیدم، مهر او در دلش جا بگیرد» (حاج سیدجوادی، ۱۳۹۳: ۷۳؛ نیز نک: ۷۹).

شأن و اعتبار بصیرالملک اجازه نمی‌داد که با انتخاب دخترش کنار بیاید. او نه تنها آینده‌ای سیاه را برای او متصور بود بلکه می‌دانست این وصلت دشمن‌شاد کن، شانس و اقبال دختر دیگرش (خجسته) را به خطر می‌اندازد:

چه طور می‌شود ندیده باشم آقا؟ فقط نمی‌دانم این دختر بی‌شعور از چه چیز او خوشش آمده. نه جمالی نه کمالی. یک آدم بی‌سروپای پررو با صدای زمخت. حرف زدن عین لات‌ها با یقه‌باز که تا شانه‌های دکل پت و پهنش هم پیداست... نگاه وقیح و چشم‌های دریده (همان، ۱۵۴؛ نیز نک: ۱۹۶، ۱۷۵، ۱۶۶).

ازدواج محبوبه با قشری پایین‌تر از خودش حتی سبب شد خانواده خاله‌اش که چند سالی خواستگار خجسته (خواهر محبوبه) بودند نگاهی تحقیرآمیز به محبوبه و خانواده‌اش پیدا کنند. خاله گفت: «آخر چند ماه پیش که محبوبه زن نجار محل نشده بود و من هم حرفی ندارم، از خدا می‌خواهم. ولی پسر من می‌گوید من باجناب نجار نمی‌شوم...» (همان، ۲۰۱).

در جای دیگر رمان می‌خوانیم: «کم‌کم از زبان زیور به شخصیت خانواده‌ای پی می‌بردم که عروسشان شده بودم. می‌فهمیدم و نمی‌خواستم بدانم. هر لحظه دردی به دردهایم افزوده می‌شد. کم‌کم معنی اصالت و مفهوم بی‌استخوان دستگیرم می‌شد» (حاج سیدجوادی، ۱۳۹۳: ۲۵۰؛ نیز نک: ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷).

محبوبه که در رحیم زیبایی جسمانی و عشق شهوانی را یافته بود، در منصور به دنبال موقعیت بالای اجتماعی و اصالت بود. بعد از خیانت رحیم دیگر هیچ‌چیز او به چشم محبوبه زیبا نمی‌آمد:

حالا دیگر حالم از دیدن چهره مسخره این مرد عامی، کوله‌بین به هم می‌خورد. مردی که قدرت تمیز نداشت. کمال نداشت و جمال او، اگر هم واقعاً حسن و جمالی در بین بود، دیگر در چشم من جلوه‌ای نداشت. اکنون مردی برای من مرد بود که آراسته باشد، متین باشد. فهمیم و

۲۳ نقد ادبی تکاملی و کاربرد آن در تحلیل داستان، مطالعه موردی: رمان بامدادخمار (اکبری بیرق و همکاران)

دانشمند باشد، مثل عمویم، مثل پدرم، مثل منصور، مثل پسر عطاءالدوله که من احمق او را رد کردم که عجب غلطی کردم. حالا در آرزوی مردی بودم که شریف باشد. غیور باشد. سلیم‌النفس، ضعیف‌نواز و حمایت‌گر باشد. مردی که دردها را تسکین دهد. بتوان به او تکیه کرد. دیگر سر و زلف و قد و قامت مرا گمراه نمی‌کرد. من به دنبال یک انسان بودم (همان، ۲۹۵).

۵.۸ حسادت

حسادت نقش مهمی در تکامل بشر داشته است؛ «در طول تاریخ تکامل، موفقیت باروری آن دسته از افرادی که نسبت به رقبا هوشیار بوده‌اند، افزایش یافته است؛ بنابراین حسادت باید یک احساس انسانی جهانی باشد. ادعایی که تحقیقات اخیر آن را تأیید کرده است» (Buss, 1999: 125-150).

از آنجا که مردان و زنان اهداف مختلفی را در روابطشان دنبال می‌کنند، تجارب متفاوتی از حسادت دارند، «برای زنانی که نسبت به بزرگ شدن فرزندان خود تا سن باروری حساس‌اند، هر عدم اطمینان به‌عنوان نشانه‌ی خیانت عاطفی همسرانشان تفسیر می‌شود. هنگامی که مردی رابطه جدیدی را با زنی دیگر آغاز می‌کند، زن رهاشده، منافع خود را در خطر می‌بیند. انتخاب طبیعی، تمایل به حمایت از زنانی دارد که نسبت به تعهد مردان به روابط و پیوندهای عاطفی آن‌ها واکنش نشان می‌دهند» (Haselton and D. M. Buss, ۲۰۰۰: ۸۱-۹۱). روانشناسان تکاملی معتقدند که حسادت، سیستمی دفاعی است که تکامل به ما داده است. آن‌ها مدعی‌اند که حسادت مانند زنگ هشدار احساسی است که با به صدا در آمدن آن، جلوی ضررهای احتمالی به خود را می‌گیریم یا آنها را به حداقل می‌رسانیم.

به بیان دیگر، «حسادت، بالاختص جنسی، یک واکنش تکامل یافته تلقی می‌شود. کنار گذاشتن رابطه به دلیل بودن با یک شریک دیگر یا تأمین منابع برای رابطه‌ای دیگر، از

پیامدهای احتمالی رابطه جنسی با شخص دیگر یا داشتن علاقه جنسی به یک شریک دیگر است. اگر مردی به دلیل شوهر همسر بودن، رابطه خود را رها کند باید برای یافتن یک همسر جدید وقت بگذارد. حسادت جنسی غالباً همراه احساس درد، عصبانیت و ترس است که آن را به بهترین وجه نشان می‌دهند» (Guerrero & Peter A. Anderson, 1998:73).

درواقع، حسادت، پاسخی انطباقی است که در تاریخ تکاملی بشر به منظور کنترل تهدیدهای تولیدمثلی از سوی جنس مخالف، تکامل یافته است. از منظر تکاملی، خسارت‌بارترین نوع خیانت که شریک زندگی می‌تواند در برابر ارزش تولید مثل انجام دهد، خیانت جنسی بوده است. «حسادت سبب اقداماتی می‌شود از قبیل بیش‌ازحد مراقب فعالیت‌های همسر خود بودن (همه جا او را زیر نظر گرفتن)، همراهی با او در همه‌جا، بازی با احساسات همسر و یا تحقیر رقبا در نظر وی، محبت، رسیدگی به ظاهر خود، تهدید یا خشونت، به‌کرات مال و اموال خود را به رخ دیگران کشیدن و همچنین، بالا بردن حرارت جنسی در رابطه با همسر خود. بیشتر این اقدامات با هدف مقابله با تهدیدهای قابل‌درکی در رابطه جنسی طراحی شده‌اند مانند به حداقل رساندن فرصت‌های همسر برای خیانت، کاهش علاقه همسر به رقیب یا احیاء علاقه همسر به شریک زندگی خود» (Buller, 2006:302).

شریک زندگی و یا حضور شخص سوم. در حقیقت، وضعیت حسادت گاهی اوقات به‌عنوان مثلث ابدی توصیف می‌شود و اشاره به این واقعیت دارد که سه نفر درگیر هستند: شخص حسود، همسر و رقیب (Buss, 2000:26).

در *بامداد/دخمار* با حسادت به‌عنوان یکی از مقولات اساسی تکامل، مواجهیم. در روشن کردن معنای حسادت، نقشی که رقیب بازی می‌کند، اهمیت دارد. حضور ناگهانی کوکب

۲۵ نقد ادبی تکاملی و کاربرد آن در تحلیل داستان، مطالعه موردی: رمان بامدادخمار (اکبری بیرق و همکاران)

(دخترخاله و نامزد سابق رحیم) در زندگی محبوبه زنگ هشدار می‌شود تا جلوی ویرانی زندگی خود را بگیرد.

اگر بخواهیم از زاویه تکاملی داستان را بخوانیم، باید بگوییم محبوبه سعی دارد برای صیانت از خانواده و تأمین رفاه مالی و عاطفی فرزندش، تسلط خود بر همسرش را حفظ کند؛ از این رو، رحیم را تعقیب می‌کند تا مطمئن شود دلیل غیبت‌های گاه‌وبیگاه رحیم چیست. سرانجام، با دختری دیگر به نام معصومه مواجه می‌شود که بدکاره و تهدیدی دیگر برای زندگی است؛ اما رحیم نه تنها از کرده خود احساس شرمساری نمی‌کند بلکه به فحاشی بیشتر و کتک‌کاری ادامه می‌دهد:

«اینجا بود که خوی حیوانی و درندگی رحیم با قدرت و زور بازوی او عجز شده و به راحتی فحاشی و کتک‌کاری را از سر گرفت. چشمانش دریده، مثل حیوان نری بود که ماده‌اش را از او جدا کرده باشند. آه که چقدر از جزء جزء بدن او و از آن دست‌های زمخت و بدقواره نفرت داشتم» (حاج سیدجوادی، ۱۳۹۳: ۲۶۷؛ نیز نک ۲۵، ۲۶۶، ۲۴۸، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۲۶، ۲۲۲، ۲۲۰، ۱۹۹، ۳۷۰)

نوع دیگر حسادت، حسادت مادرشوهر (زیور) نسبت به محبوبه است. این حسادت از روز عقدکنان و با تحقیرهای پدر محبوبه در دل زیور خانه کرده بود. زیور، از شباهت اخلاقی رحیم به پدرش و بلاهایی که در گذشته بر سرش آورده بود، خبر داشت. اکنون تنها پسرش با دختری از اشراف ازدواج کرده بود، دختری که هر روزش آرزوی برادرفته زیور یا هر زنی از قشر او را به رخ می‌کشید.

زیور که جز برای نفاق میان محبوبه و رحیم نمی‌کوشید، سعی داشت تا فاصله طبقاتی آن دو را کم کند؛ بنابراین فضای خانه را مدام بحث‌های تکراری، بلند شدن صداهای رحیم و خنده‌ها و متلک‌های حقارت‌آمیز زیور پر کرده بود.

رسوایی خیانت رحیم برای مادرش هم بی‌اهمیت بود. او که فضا را مساعد دیده بود تا آخرین ضربه را به محبوبه بزند گفت: «چرا نباید عقدش کند؟ چرا ناراحت می‌شوی؟ مگر او (کوکب) ناراحت شد که تو آمدی و نامزدش را از چنگش درآوردی؟ مگر تو رحیم را قر نزدی؟» (حاج سیدجوادی، ۱۳۹۳: ۲۶۵)

اما حسادت دیگر، مختص به مثلثی عشقی است که با ازدواج دوم محبوبه و منصور رخ می‌نمایاند؛ حسادت دو هوو (محبوبه و نیمتاج) نسبت به یکدیگر. نیمتاج و منصور صاحب فرزند هستند و محبوبه بعد از سقط دومش بچه‌دار نمی‌شود. از طرفی، منزل محبوبه و منصور در همان باغی است که خانه نیمتاج و منصور است پس دو هوو مجبورند روزهای هفته را قسمت کنند و شوهر خود را با یکدیگر سهیم باشند:

وقتی خبر ازدواج منصور با نیمتاج را شنید از آن‌همه تعریف و تمجید دایه خانم حال محبوبه منقلب شد. «اسم گیتی آرا را شنیده بودم. از حسن شهرت و مقام او آگاه بودم. از این‌که انتخاب منصور این‌قدر به‌جا و عالی بوده، وارفتم. کسل شدم. نمی‌دانم چرا؟ ولی مشتاق بودم که همسر او نامتناسب و ناشایست از آب درآید» (همان، ۲۴۳؛ نیز نک: ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۴۰۹، ۴۱۰).

نیمتاج به‌خوبی می‌دانست که سوگلی منصور، محبوبه است؛ پس با التماس از محبوبه خواست: «نخواهید مرا از چشم منصور بیندازید چون من سوگلی او نیستم، مخصوصاً حالا که شما را می‌بینم. من بچه‌دار هستم. راضی نشوید بچه‌هایم بی‌پدر شوند. دربه‌درمان نکنید. فقط همین» (همان، ۴۰۹). محبوبه حسرت‌زده بود. می‌دانست که هر سه نفر مثلث عشقی مضحک و اندوه‌باری را تشکیل داده‌اند. منصور خواهان زنی جوان و زیبا بود تا شاید جبرانی برای چهره آبله‌زده همسرش باشد؛ و نیمتاج که با منصور به شرط اینکه تنها سایه سر او و فرزندانش بماند، معامله کرده بود؛ محبوبه که به گمان خود، هم شوهر داشت و هم

۲۷ نقد ادبی تکاملی و کاربرد آن در تحلیل داستان، مطالعه موردی: رمان بامدادخمار (اکبری بیرق و همکاران)

نداشت، هم فرزند داشت و هم نداشت، حضورش در آن خانه هم لازم بود و هم نبود؛ اما حس حسادت به رقیب، محبوبه را بر آن داشت تا در پی دوا و درمان برای نازایی خودش باشد. وقتی محبوبه قصد خود را برای معالجه با منصور در میان گذاشت «او چندان مشتاق نبود. احساس می‌کردم که برایش بی تفاوت است... او بچه داشت. کمبودی نداشت. این را خوب می‌دانستم و خون خونم را می‌خورد» (حاج‌سیدجوادی، ۱۳۹۳: ۴۱۸، نیز نک: ۴۱۹). بنابراین تنها چاره این مصیبت را دوری از تهران و رفتن به مشهد و دخیل بستن در حرم امام رضا جست. بعد از یک ماه در مشهد ماندن و نذر کردن، عاقبت به تهران بازگشت و در اوج ناباوری شنید که نیمتاج حامله است: «ضربه بر سرم فرود آمد. رشک و غضب در درونم سر برداشت» (همان، ۴۲۳؛ نیز نک: ۴۲۴، ۴۰۶، ۴۱۳).

۶.۸ خیانت

خیانت و تولیدمثل نتیجه‌بخش، رابطه‌ای ضمنی دارند که البته انسان‌ها می‌توانند بدان پی ببرند. همان‌طور که باس می‌گوید: «بعید است عشق به پشتوانه سرمایه‌گذاری عظیم روان‌شناختی خود، بدون نوعی سیستم دفاعی مقاوم‌ساز در برابر تهدید مداوم رقبا و احتمال خیانت از طرف شریک زندگی، تکامل یافته باشد» (Buss, 2000: 223). بر اساس یک تحلیل تکاملی، شاید بتوان پیش‌بینی کرد که اگرچه هر دو جنس حسادت را تجربه خواهند کرد، اما «خیانت همسر، خطر قابل‌توجهی برای تولیدمثل موفقیت آمیز زن دارد. انتظار می‌رود که زنان باید روانشناسی تکامل یافته‌ای داشته باشند تا بتوانند از خیانت همسرانشان جلوگیری کنند؛ بنابراین، زنان حسادت عاطفی بیشتری را تجربه می‌کنند؛ به طوری که آن‌ها به واسطه وجود نشانه‌ها یا وقوع واقعی خیانت و رابطه نامشروع همسرانشان، مضطرب می‌شوند» (Crawford, 2008: 274).

از دیرباز خیانت، تهدیدی برای بنیان خانواده و به تبع آن خطری برای رفاه و آسایش فرزندان بوده است. با توجه به فرهنگ خانوادگی محبوبه، خیانت در خانواده آن‌ها نابخشودنی و برابر بود با بی‌آبرویی محض. او وقتی از پرده‌داری رحیم (هم‌خوابگی با کوکب) در خانه خودش، باخبر شد حتی نتوانست آن را به دایه خانم بگوید. او خوب می‌دانست که این حرف حتماً به گوش پدرش می‌رسد و جز تحقیر شدن بیشتر، چیزی عایدش نخواهد شد «اگر در اتاق را بازکنم چه می‌بینم؟ خدایا مجازاتم می‌کنی؟ ای مرد بی چشم و رو. می‌گفتم درستش می‌کنم، ولی نشد. نمی‌دانستم ذات مرد تغییرپذیر نیست» (حاج سیدجوادی، ۱۳۹۳: ۲۶۰).

جایگاه مرد بودن و قدرت مداری به رحیم این اجازه را می‌داد که نه تنها از این کار خود احساس شرم نکند بلکه با کوکب، پدر و برادرش بیشتر می‌گفت و می‌خندید. شب دوم باز رحیم به اتاق بغلی رفت «باینکه احتمال می‌رفت من بیدارباشم، آهسته از جا برخاست. کمی مکث کرد. باز صدای تق در. باز صدای بسته شدن در و باز عذاب من که از عذاب مرگ وحشتناک‌تر بود؛ که به زبان نمی‌آید» (همان، ۲۶۲).

۷,۸ خشونت

در پی آشکار شدن خیانت، خشونت هم ظاهر می‌شود. روانشناسی تکاملی خشونت را یکی از اصلی‌ترین سازوکارهای روان‌شناختی معرفی می‌کند که بسیاری از موجودات زنده به‌خصوص پستانداران (و از همه مهم‌تر انسان) به‌مدد آن موفق شده‌اند از داشته‌هایی نظیر حیات خود، فرزندان خود، قلمرو، منابع زیستی، برخوردار از موقعیت‌های تولیدمثل و جایگاه اجتماعی دفاع کنند و داشته‌های مشابه دیگران را تصاحب کنند. «به‌طورکلی خشونت یکی از شایع‌ترین ابزارها برای تضمین بقای بوم‌شناختی و ژنتیکی همه موجودات

از جمله انسان است، اگرچه ممکن است برای سایر افراد گروه مضر باشد» (Walsh & Beaver, 2009: 423).

در یک تعریف ساده تکاملی «خشونت رفتاری است تقابلی، به منظور اقدام به آسیب فیزیکی یا تهدید به آسیب فیزیکی که زمینه‌های روان‌شناختی آن در محیط تکاملی ایجاد شده است؛ و هدف آن حفظ یا به دست آوردن منابعی است که از نظر تکاملی ارزشمنداند و زمینه سازش بهتر موجود را فراهم می‌کند» (همان، ۲۳۴).

دلی و ویلسون معتقدند که انسان‌ها در جوامع شکارگر بیشتر تمایل به تک‌همسری داشتند (همان، ۷۱) و تک‌همسرگزینی عاملی برای کاهش رقابت درون جنسی است. در زندگی به سبک مذکور، شرایط بوم‌شناختی به گونه‌ای بوده است که مردان نمی‌توانستند راه‌کارهایی در راستای گسترش و انتقال ژن‌های خود به صورت متفاوت اتخاذ کنند. «در جوامع شکارگر، انباشت منابع مادی وجود نداشت، در نتیجه مردان نمی‌توانستند از این منابع در جهت افزایش قدرت و انحصاری کردن روابط جنسی یا چندهمسری استفاده کنند؛ اما در جوامع کشاورزی، امکان انباشت سرمایه مادی برای طولانی‌مدت، مردان قدرتمند را ترغیب به اتخاذ راه‌کارهای چند همسرگزینی نمود تا بتوانند نسل خود را در چند جهت گسترش دهند. با افزایش مردانی که اقدام به تشکیل حرم‌سرا می‌کردند، فرصت‌های مشروع تولیدمثل کاهش می‌یافت و در نتیجه رقابت درون جنسی به شدت بیشتری دنبال می‌شد» (همان، ۷۱).

فقدان دولت مرکزی مانند امروز، به مردانی که دستشان از موقعیت‌های مشروع کوتاه بود اجازه می‌داد به خشونت به عنوان مطمئن‌ترین ابزار برای رسیدن به نیازهای تکاملی خود متوسل شوند. البته وجود رقابت درون جنسی منحصر به دوره کشاورزی نیست بلکه سازوکارهای روان‌شناختی و ذهنی که رفتارهای مخاطره آمیز و پرخاشگرانه را ایجاد

می‌کنند از گذشته تکاملی انسان وجود داشته است اما دوره کشاورزی زمینه را برای بروز و گسترش این گونه رفتارها افزایش داده است.

آگاهی مردان از انگیزه‌های جنسی برای ورود به یک مشاخره یا رقابت در شکل‌گیری این سازوکارها نقش ندارد بلکه آنچه افراد نسبت به آن آگاهی دارند احساسات و امیالی است که سبب انتخاب رفتارهای خشونت‌آمیز می‌شود، اعم از اینکه به اصطلاح پای یک زن در میان باشد یا خیر. در حقیقت اگر مردان جوان موفق نشوند فرصت‌های تولیدمثل مناسبی برای خود فراهم کنند، سایر رقبا آنها را از گردونه حیات تولیدمثلی حذف می‌کنند و مردان جوان نمی‌توانند ژن‌های خود را به نسل بعد منتقل کنند. کانازاوا می‌گوید: «اگر مردان جوان در سنین جوانی خود رقابت‌جو باشند، ممکن است نابود شوند، اما اگر رقابت‌جو نباشند یقیناً نابود می‌شود» (Walsh & Baever, 2009:98).

همان‌طور که گفتیم، اختلاف طبقاتی فاحش بین محبوبه و رحیم را بر آن وامی‌داشت که با حضور رقیب عشقی، حسادت محبوبه را برانگیزاند و از طرفی قدرت خود را به رخ او بنمایاند. از این رو، تهدید و خشونت‌های مداوم رحیم رفتاری تکاملی برای حفظ قلمرو زندگی بود. «نمی‌دانستم آیا قیافه من هم در چشم او همان قدر زنده است که چهره او در چشم من؟ همان قدر کریه؟... فریاد زد: می‌روم می‌گیرمش. به کوری چشم تو هم که شده می‌گیرمش.» (حاج‌سیدجوادی، ۱۳۹۳: ۲۶۹؛ نیز نک: ۳۳۷، ۳۲۵، ۲۹۹). توهین‌های رحیم از حد گذشته بود و اکثراً در جهت خدشه‌دار کردن اصالت محبوبه بود. «بی‌همه‌چیز پدرت است. بی‌آبرو پدر، پدر سوخته‌ات است که اگر آبرو داشت، دختر پانزده‌ساله‌اش پاشنه دکان مرا از جا نمی‌کند. همان پدر پدرسگت که...» (همان، ۲۶۹)

۹. نتیجه‌گیری

۳۱ نقد ادبی تکاملی و کاربرد آن در تحلیل داستان، مطالعه موردی: رمان بامدادخمار (اکبری بیرق و همکاران)

با توجه به پرسش‌های محوری مقاله (نقد تکاملی متون ادبی به چه شیوه‌ای انجام می‌پذیرد؟ و چه درون‌مایه‌های تکاملی در رمان بامداد خمار می‌توان یافت؟)، نخست روایتی مجمل از بن‌مایه نظریه داروین به دست داده شد که همان تکامل و تکامل گونه‌ها بر اساس انتخاب طبیعی است. این رویکرد، مبتنی بر نوعی روش‌شناسی و جهان‌بینی برآمده از زیست‌شناسی است که حیات موجودات زنده و به‌ویژه انسان را حاصل تلاش برای بقای ذات و تولیدمثل از راه سازگاری با محیط پیرامون می‌انگارد. شمول عام این رهیافت خاص به مسأله تکامل، موجب تسری روش‌شناسی تکاملی - انطباقی به دیگر شاخه‌های دانش، به‌خصوص علوم انسانی و اجتماعی و به‌تبع آن به ادبیات و نقد ادبی شده‌است که محصول این تعمیم روش‌شناختی، ظهور نقد ادبی تکاملی یا داروینیسم ادبی است. بر این اساس نشان دادیم که این رویکرد به آثار ادبی، در عمل عناصر و اجزاء انسان‌شناسی داروینیستی و روان‌شناسی موجود در متن، اعم از نظم و نثر را برجسته می‌کند، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که متون ادبی آینه‌ای است برای بازتاب رفتارها و تعاملات بشر با خود، دیگران و زیست جهان وی که در روان‌شناسی تکاملی مورد توجه‌است.

برای ارائه نمونه‌ای گویا، رمان *بامداد خمار*، به‌عنوان یک متن داستانی فارسی، مورد تحلیل تکاملی قرار گرفت و به‌این‌ترتیب کارآمدی نظریه ادبی داروینیستی را در تحلیل رفتارهای انسانی تبلور یافته در آثار ادبی، به محک تجربه زدیم. استخراج عناصری تکاملی همچون جفت‌یابی، جذابیت ظاهری، فرزندآوری، موقعیت اجتماعی، حسادت جنسی، خیانت و خشونت از رمان مذکور ما را به این نتیجه رساند که اصول و موازین نظریه داروین، برای بازنمایی سرشت تکامل یافته انسانی که در ادبیات متجلی شده، ظرفیت قابل‌قبولی دارد.

پی‌نوشت‌ها

^۱ Evolution

^۲ Charles Robert Darwin (1809-1882)

^۳ Darwin's Dangerous Idea

^۴ On the Origin of Species

^۵ Traditional humanism

^۶ Cognitive poetics

^۷ Adaptationist

^۸ Hippolyte Taine (1828 –1893)

^۹ Emile Zola (1840-1902)

^{۱۰} Leslie Stephen (1832 –1904)

^{۱۱} Carl Gustav Jung (1875 –1961)

^{۱۲} archetype

^{۱۳} Herman Northrop Frye (1912-1991)

^{۱۴} I.A. Richards

^{۱۵} برای دیدن مجموعه‌ای ارزشمند از مباحث علمی حول محور این نظریه و مسائل مربوط به آن
(نک: Gottschall and Wilson 2005, Boyd, Carroll and Gottschall 2010)

^{۱۶} Satoshi Kanazawa

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۳۳ نقد ادبی تکاملی و کاربرد آن در تحلیل داستان، مطالعه موردی: رمان بامدادخمار (اکبری بیرق و همکاران)

کتاب‌نامه

- باربور، ایان (۱۳۷۲). علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ هفتم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حاج سیدجوادی، فتانه (۱۳۹۳). *بامداد خمار*، چاپ پنجاه و پنجم، تهران: نشر البرز.
- داروین، چارلز (۱۳۸۰). *منشأ انواع*، ترجمه دکتر نورالدین فرهیخته، تهران: زرین.
- مایر، ارنست (۱۳۹۶). *چیستی تکامل*، ترجمه مهدی صادقی، تهران: نشر نی.

Reference

- Alcock, John (۲۰۰۱). *Evolution, Literature, and Film: A Reader*. New York: Columbia University Press.
- Barbour, Ayan (1993). *Science and Religion, translated by Baha'uddin Khorramshahi*, No. 5, Tehran: University Publishing Center.[In Persian].
- Barbour, Ian (1372). *Science and Religion, translated by Bahauddin Khorramshahi*, No. 5, Tehran: University Publishing Center.
- Boyd, Brian, Joseph Carroll, and Jonathan Gottschall, eds(2010). *Evolution, Literature, and Film: A Reader*. New York: Columbia University Press.
- Boyd, Brian. (2009). *On the Origin of Stories: Evolution, Cognition and Fiction*. Cambridge, MA: Belknap Press of Harvard University Press.
- Bruce, J. Ellis. (1992), *The Evolution of Sexual Attraction: Evaluative Mechanisms in Women*, *The Adapted Mind: Evolutionary Psychology and the Generation of Culture*, eds. J. H. Barkow, L. Cosmides, and J. Tooby, (New York: Oxford UP) 268.
- Buckle, Leslie, Gordon G. Gallup, and Zachary A. Rodd(1996). *Marriage As a Reproductive Contract: Patterns of Marriage, Divorce, and Remarriage* (New York: Garland Publishing).
- Buller, David (2006), *Adapting Minds*, *Evolutionary Psychology and Persistent Quest for Human Nature* (Cambridge: MIT Press) 271.
- Buss, David M. (1989). *Sex Differences in Human Mate Preferences: Evolutionary Hypotheses Tested in 37 Cultures*, *Behavioral and Brain Sciences* 12:1-49.
- Buss, David M. (1999). *Jealousy and the Nature of Beliefs about Infidelity: Test of Competing Hypothesis about Sex Differences in the United States, Korea, and Japan*, *Personal Relationships* 6.
- Buss, David M. (2000). *The Dangerous passion*, (New York: The Free Press).
- Carroll, Joseph. (2002). *Adaptationist Literary Study: An Emerging Research Program*, *Style: Volume 36, No. 4, Winter 2002*.
- Carroll, Joseph. (2004). *Literary Darwinism: Evolution, Human Nature and Literature*, New York and London: Routledge.

- Carroll, Joseph. (2005). *Literature and Evolutionary Psychology*, The Handbook of Evolutionary psychology, ed. David M Buss (New York: John Wiley & Sons)
- Carroll, Joseph. (2010). *Evolutionary Studies an entry for Blackwell's Encyclopedia of Literary and Cultural Theory*(forthcoming).
- Carroll, Joseph. (2011). *Reading Human Nature:Literary Darwinism in Theory and Practice*,Albany,New York:State University of New York Press.
- Crawford, Charles. (2008). *Foundations of evolutionary psychology* (New York: Psychology Press).
- Daly,M and Wilson, M (1997). *Crime and Conflict:Homicide in Evolutionary Psychological Perspective:Crime &Justice*,vol22.
- Darwin, Charles (1380). *The Origin of Types*, translated by Dr. Nuruddin Farhikhta, Tehran: Zarin.[In Persian].
- Darwin, Charles Robert. (1859). *On the Origin of Species by Means of Natural Selection*, or the Preservation of Favoured Races in the Struggle for Life, London, Murray.
- Davies, Stephen. (2016). *Evolutionary Approaches to Literature Philosophy*, Published in The Routledge Companion to the Philosophy of Literature, edited by N. Carroll and J. Gibson, New York.
- Dennett, Daniel C. (۱۹۹۵). *Darwin's Dangerous Idea Evolution and the Meanings of Life*, Penguin Press, London.
- Douglas,T. Kenrick, and Richard C. Keefe(1992). *Age Preferences in Mates Reflect Sex Differences in Reproductive Strategies*, Behavioral and Brain Sciences ۱۵:۱.
- Eugene, Carol Scott (2004). *Evolution Versus creationism*, United States of America: Greenwood Press.
- Gillis,J.S. and W.E.Avis(1980).*The male-taller norm mate selection*, Personality and Social Psychology Bulletin 6.
- Gottschall, Jonathan (2008), *Literature, Science and a New Humanities*, New York: Palgrave Macmillan.
- Gottschall, Jonathan and David Sloan Wilson, eds(2005). *The Literary Animal: Evolution and the Nature of Narrative*. Evanston: Northwestern University Press.
- Guerrero, Laura K. & Peter A. Anderson (1998). *The Handbook of Communication and Emotion: Research, Theory, Applications, and Contexts* (San Diego: Academic Press).
- Hajj Sayed Javadi, Fataneh (1393). *Bamdad Khumar*, No. 55, Tehran: Alborz Publishing.[In Persian].

